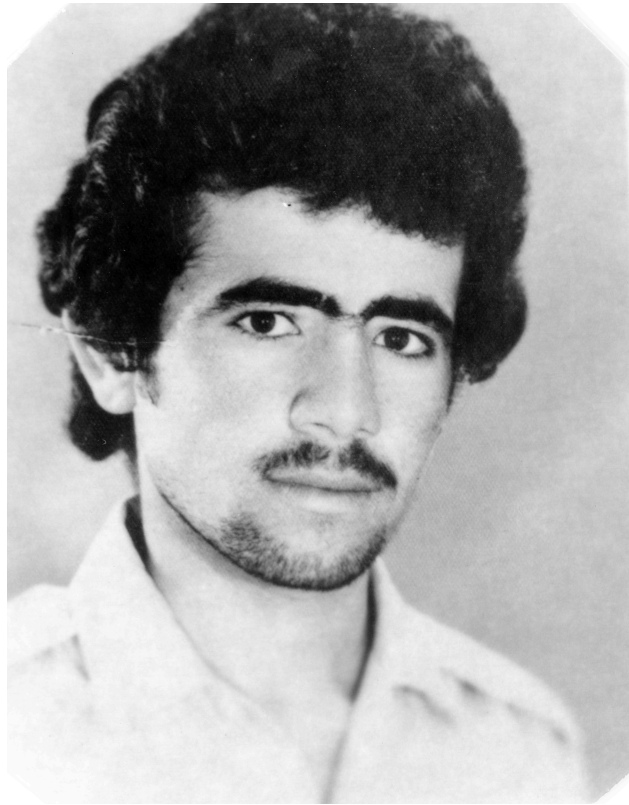


شهید علیرضا قادری پور



از بستان علی
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	ابراهیم
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۳/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۴/۱۴
محل شهادت	جوانرود
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید:

بسم رب الشهداء

شهید علیرضا قادری پور فرزند ابراهیم در مورخه ۳/۴/۱۳۴۳ در برازجان دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در دامان پر مهر و محبت مادر خویش سپری نمود و بعد از آن وقتی به سن رفتن به مدرسه رسید به مدرسه ۲۲ بهمن رفت ایشان در مدرسه دانش آموزی نمونه بود و درسهای خویش را خوب می خواند وی دوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند و بعد از آن وارد دوران راهنمایی گردید و باز هم توانست دوران راهنمایی را نیز با موفقیت به اتمام برساند. وی در دوران راهنمایی به سر می برد که زمزمه های انقلاب به شهر برازجان رسید و چون ماهیت انقلاب را فهمید در تظاهرات بر علیه رژیم منحوس پهلوی شرکت می نمود. علی رضا بعد از دوران راهنمایی وارد مقطع تحصیلی دبیرستان گردید و در دبیرستان امام خمینی برازجان به ادامه تحصیل ادامه داد وی همواره در بسیج محله فعالیت می نمود و در بسیج هم یک بسیجی نمونه بود ایشان به نماز اول وقت اهمیت می داد و نماز اول وقت خویش را غنیمت می شمرد. ایشان با شروع جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران اسلامی عاشقانه در عین حالی که دانش آموز بود به جبهه نبرد حق بر علیه باطل شتافت وی بارها به میادین نبرد رفت و بر یزید زمان صدام حسین همان صدمه زنده به آرمانهای امام حسین (ع) یورش برد. علیرضا تحصیلات خود را تا دوم نظری ادامه داد و چون عاشق جبهه بود و نمی خواست جایش در میادین نبرد بر علیه کفر خالی درس خویش را رها نمود تا در سنگری دیگر به ادای وظیفه پردازد وی آخرین بار در تاریخ ۱/۱۰/۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد و سرانجام در منطقه عملیاتی جوان رود در تاریخ ۱۴/۴/۱۳۶۱ بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

گزیده ای از وصیتنامه شهید:

انسان باید همه چیز خود را در راه خدا بدهد همانطور که امام حسین (ع) جان و مال و آل خود را برای احیای دین و رسوا ساختن منافقین بذل کرد و مرگ را بر پستی برتری داد مرگ با عزت را بر حیات با ذلت به جان خرید و نبرد کریمان را بر اطاعت لئیمان ترجیح داد ما باید خودمان را و طلبانه به جنگ با این کافران از خدا بی خبر برویم و آنها را از سرزمین اسلامیمان بیرون برانیم.

مصاحبه

بسم رب الشهداء

مصاحبه با خواهر شهید علیرضا قادری :

– لطفاً خودتان را معرفی کنید. از برادر شهیدتان برایمان بگویید.

راضیه قادری خواهر شهید علیرضا قادری هستم.

برادرم در بین خانواده و فامیل محبوبیت خاصی داشت چرا که رفتارشان با اعضای خانواده و فامیل و دوستان بسیار عالی بود. در مورد حق الناس بسیار تاکید می کرد.

برادرم قرآن را بسیار زیبا تلاوت می کرد و در قرائت قرآن لحن بسیار خوبی داشتند به قشر روحانیت علاقه شدیدی داشت. ایشان در مبارزات سیاسی قبل از انقلاب بسیار فعال بود و با نوشتن شعار بر دیوارها بر ضد رژیم شاهنشاهی و پخش اعلامیه ها نقش مهمی در مبارزات علیه رژیم پهلوی ایفا کرد. علیرضا به درس و تحصیلات علاقه زیادی داشت. برادرم در سن هفده سالگی به آرزوی خود رسید.

ایشان همیشه می گفتند: «بعد از مرگ من گریه نکنید و لباس سبز بپوشید چرا که در نبود من شما نباید احساس دلتنگی کنید.»

در ارتباط با نامه یا وصیت نامه، ایشان یکبار برای ما نامه نوشت ولی متأسفانه به دست ما نرسید.

به عنوان خواهر شهید از مسئولین و مردم می خواهیم که فرهنگ جهاد و شهادت را زنده نگه دارند.

خاطرات

خاطره ای از پدر:

فرزند بزرگ خانواده بود و خیلی دوستش داشتم و خیلی خوش اخلاق بود دوران راهنمایی را در مدرسه ۲۲ بهمن درس خواند. و دبیرستان خود را در مدرسه امام خمینی به اتمام رساند و اوقاتی که به مدرسه می رفتیم معلمها می گفتند که پسر خیلی خوبی است و شهید بعد از مدرسه به مسجد می رفت.

خاطره ای از مادر:

یک شب بعد از اینکه شهید شده آمد به خوابم ۵ یا ۴ تا اسب سفید بود که داخل خوابم آمد و خودش را به من رساند و مرا بوسید و گفت خبر چه داریم و گفتم که یک گوسفند خریده بودیم برا یقربانی و کرده ایم گفت کار خوبی کرده اید و گفت ما داریم فیلمبرداری می کنیم و اسب ها هم غذا ندارند و سلام پدرم را برسان و بعد از جنگ می آیم. و رفت بطرف می آیم و کی روز که برای خرید رفته بودم بازار، سر بازار به من گفتند که علیرضا شهید شده است. و او همیشه می گفت که افتخارم این است که شهید شوم و باعث افتخار من است که مادر شهید هستم روزی که می خواست برود جبهه و ساکش را برداشت و بعد داخل کوچه به من گفت اگر من شهید شوم شیر مادرم خیلی حلال است یا خدا خیلی مانوس بود و به خواهرانش می گفت که حجابتان را رعایت کنید. شبی که محمود سلیمی شهید شد آمد تا تمام لباسش خونی است و ناراحت بود که چرا شهید شده است. و افتخار می کنم جهان را در راه امام و اسلام و دین و مذهب داده ام.

خاطره ای از برادر:

وقتی شهید سال ۶۰ به شهادت رسید من محصل و کلاس دوم راهنمایی بودم و ایشان ما را به مسجد و بسیج راهنمایی می کرد. و حرفش را گوش می کردیم آن موقع در لباس بسیجی و حالا هم در لباس نظام به نظام خدمت می کنم. در نامه ای که برای ما فرستاده بود گفته بود که مستقیم به منطقه عملیاتی می رود. پیامم این است حالا که زیر فشار استکبار جهانی هستیم و در تهاجم فرهنگی باعث پایمال شدن خون شهیدان نشویم.

خاطره ای از خواهر:

وقتی برادرم شهید شد محصل بودم سال دوم دبستان و موقعی که برادرم شهید شده بود از بسیج به درب منزل آمده بودند و به عمه ام که در منزل ما بود گفته بودند که علیرضا شهید شده است. او همیشه در درسها به من کمک می کرد و خیلی خوشحالم که خواهر شهد هستم و شهادت وی باعث شد که من بیشتر به خدا نزدیک شوم و باعث افتخار من است که جز خانواده شهدا هستم. و می گفت در شهادت من گریه وزاری نکنید که مبادا دشمنان ناراحت شوند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران